

چه کسانی در دوران پهلوی به دنبال تجزیه ایران بودند

۲۰ بهمن ۱۳۹۴ ساعت ۸:۰۸

گزارش در زمان نخست‌وزیری شریف امامی تهیه شد که تیمسار رئیس دفتر در حاشیه آن پی‌نوشت‌هایی کرده و مهم‌ترین پی‌نوشت و نکته که در خاطر من مانده است مقایسه حکومت شریف امامی با حکومت آموزگار و هویدا بود.

جوان و تاریخ: چندی پیش عبدالله شهبازی (یکی از مورخین دوران معاصر و پهلوی) مطلبی را در مورد فردی به نام سرهنگ علیرضا معمارصادقی (رئیس دفتر فردوست) در کانال تلگرام خود منتشر نمود. این مطالب که بریده‌هایی از روز نوشت معمارصادقی است می‌تواند برای پژوهشگران تاریخی منبع قابل‌اعتنایی باشد. متن پیش روی بخش دوم این روزنوشت‌ها می‌باشد.

۱۱- در طول تمام دوران حکومت نظامی که شاه در ایران حضور داشت مرتب به فرماندار نظامی دستور می‌داد که مراقب باشند سربازان از تیر جنگی استفاده نکنند و حتی المقدور از منطقه تظاهرات که بیشتر حوالی دانشگاه بود دور نگه داشته شوند. این دستورات اغلب در شورای امنیت رده ۲ و شورای امنیت رده ۱ که به صورت هفتگی و ۱۵ روزه تشکیل می‌گردید مورد نقد و بررسی قرار می‌گرفت.

۱۲- در یکی از روزها ارتشبد غلامعلی اویسی، فرمانده حکومت نظامی، به حضور شاه شرفیاب می‌شود و مسائل روز را به عرض می‌رساند و تقاضا می‌نماید که اجازه داده شود به صورت قاطع با تظاهرات برخورد نماید و مملکت را از آشوب نجات دهد. شاه با تقاضای او مخالفت می‌نماید. لذا ارتشبد اویسی اجازه مرخصی می‌خواهد و از همان جا با چشم‌گریان با هلی‌کوپتر به فرودگاه می‌رود و از کشور خارج می‌شود.

۱۳- سرلشکر خسرو داد نیز در یکی از روزها به دفتر نزد رئیس به ملاقات می‌آید. او در آن روز با اصرار زیاد از رئیس می‌خواهد که برای مدت ۲۴ ساعت او را مسئول فرماندار نظامی قرار دهند تا او نظم و ترتیب را به مملکت بازگرداند. رئیس با او موافقت نمی‌نماید. هنگام خروج از دفتر رئیس اظهار داشت: «من نمی‌دانم چرا نمی‌خواهند حکومت نظامی به وظایف خودش عمل نماید؟ سربازان در خیابان‌ها در مقابل مردم قرار دارند اما هیچ اختیاری ندارند. فرماندهان یگان‌ها از این وضع ناراضی هستند و از عاقبت خود هراسناک می‌باشند.»

۱۴- در همین ایام سرلشکر غریب،* که در آن زمان مسئولیتی در لبنان و سوریه داشت، به ایران آمده بود چندین جلسه در

دفتر با رئیس در روزهای متوالی صحبت و مذاکره داشتند. از مطالب مطروحه که یقیناً پیرامون اوضاع روز دور می‌زده اطلاعی در دست نیست.

۱۵- در آذر ماه طبق نظر رئیس، برای سرکشی و معرفی خریدار میوه‌های باغ مشترک رئیس با تیمسار نصیری، به اتفاق پسرم که در آن زمان ۵ ساله بود به عباس‌آباد تنکابن رفتیم. هنگامی که به محل باغ رسیدیم در خیابان‌های عباس‌آباد تنکابن مردم مشغول راهپیمایی و شعار دادن بودند. برای اولین مرتبه بود که من به آن محل می‌رفتم. با باغبان محل ترتیب کارها را دادم و با پسرم در باغ به بازدید و گردش پرداختیم. باغ بسیار بزرگ و قشنگ با محصولات مرکبات به طریقه آبیاری قطره‌ای آبیاری می‌شد. یک گاوداری با دستگاه کامل اتوماتیک شیرگیری نیز در آن باغ بود. لازم به یادآوری است که بمنظور پیشگیری از هر اتفاق سوئی قبل از ورود به باغ، با هماهنگی قبلی از طریق ژاندارمری، به اتفاق رئیس پاسگاه ژاندارمری محل که درست در مجاورت باغ استقرار داشتند به باغ رفتیم. در مراجعت باغبان برای من ۲ جعبه و برای راننده نیز ۲ جعبه پرتقال شهسواری درجه ۱ در داخل ماشین گذاشت که با خود به تهران آوردیم.

۱۶- در یکی از شب‌های آذر ماه، که حکومت نظامی بود، پسر دائی همسر رئیس به صورت مخفیانه خود را در انبار باشگاه ایران جوان مخفی کرده بود. همانگونه که قبلاً ذکر شد رئیس همه شب پس از رهایی از کارهای دفتر به آن باشگاه می‌رفت و در جمع دوستان و همسرش مشغول بازی بریج می‌شدند و پس از خوردن شام به منزل می‌رفتند. معلوم نبود که پسر دائی همسر رئیس در آن شب برای چه به آنجا رفته بود. کارگران باشگاه متوجه او می‌شوند و پس از بررسی و پرس‌وجو از وی معلوم می‌گردد که به سبب آشنایی با رئیس از روی کنجکاوی به آنجا رفته است. البته رئیس به هیچ وجه او را ندیده و نمی‌شناخت. با توجه به اظهاراتی که کرده بود آن شب او را تحویل حکومت نظامی خیابان تخت جمشید داده بودند. صبح روز بعد با توجه به یادداشتی که رئیس داده بود به محل کلانتری حکومت نظامی رفتیم، او را تحویل گرفته و طبق دستور تحویل مسئول کمیته امنیت تهران دادم تا موضوع پیگیری و چگونگی مراجعه به کلوپ مشخص گردد. پس از چند روز نگهداری وی معلوم شد صرفاً از روی کنجکاوی به آنجا رفته بوده است.

۱۷- همسر رئیس به نام طلا قبلاً همسر سرهنگ هوایی فولاددژ بود که از همسر قبلی خود ۲ پسر داشت که در آمریکا مشغول تحصیل بودند و مخارج تحصیل آن‌ها را رئیس به عهده گرفته بود. مادر همسر رئیس به اتفاق برادرش در منزلی زندگی می‌کردند که رئیس در زمان سرگردی برای خود تهیه کرده بود. این منزل بسیار کوچک واقع در یکی از کوچه‌های منطقه سلسبیل بود که من در همان روز به اتفاق راننده تیمسار (علی دوستی) که از قدیم با تیمسار کار می‌کرد و محل را بلد بود به منزل مزبور رفته بودم تا از چگونگی مراجعه پسردایی همسر رئیس به کلوپ ایران جوان و وضع وی از پدر زنش و مادر همسر رئیس که عمه وی بود جويا شوم. زندگی شخصی رئیس، زندگی بسیار سؤال‌برانگیز و عجیبی بود. او با همسرش زندگی نمی‌کرد. همسر وی طلا خانم در یک آپارتمان واقع در کوچه غیائی خیابان بلوار و رئیس در منزل پدری‌اش واقع در خیابان وصال شیرازی کوچه شهناز در یک اتاق در طبقه سوم آن منزل زندگی می‌کردند. ملاقات آن‌ها صرفاً شب‌ها در کلوپ ایران جوان بود و یا در روزهای تعطیل، ظهر در هتل داریان.

۱۸- بعد از ماجرای آن شب در کلوپ ایران جوان، که پسردایی همسر رئیس مخفیانه به آنجا رفته بود، رئیس نسبت به همسرش سوءظن پیدا می‌کند. یک روز وقتی رئیس وارد دفتر شد با نوشتن یادداشت مرا احضار کرد تا در اتاق ملاقات با وی ملاقات نمایم. در اتاق ملاقات رفتم. رئیس آمد. خیلی نگران به من اظهار داشت: «همین فردا به اتفاق سرتیپ شایانفر (حقوق دان و کارمند بازرسی شاهنشاهی) می‌روید و ترتیب طلاق من و همسر را می‌دهید.» روز بعد به اتفاق تیمسار سرتیپ دکتر شایانفر به منزل طلا همسر رئیس رفتیم. موضوع را با وی در میان گذاشتیم. همسر رئیس با شنیدن موضوع سخت ناراحت و بر گریه شد. ماجرای کل زندگی خود را برای ما تعریف کرد. اظهار داشت که من جز در همان یک ماه اول زندگی هیچ شبی با شوهرم همخوابه نشده‌ام، آخر این چه زندگی است و حال نمی‌دانم چه شد که قصد طلاق دادن مرا دارد. آخر من هم در سن و سالی هستم که احساس دارم. نمی‌دانم، چه شده نمی‌دانم.

بسیار برای من و تیمسار شایانفر که امیر حقوق دان و وارسته‌ای بود درد و دل کرد. من از طلا خانم سؤال کردم فکر نمی‌کنید ماجرا مربوط به ورود پسردایی شما به کلوپ ایران جوان باشد و تیمسار تصور نماید شما از ماجرا اطلاع داشته‌اید. طلا خانم با خشم و عصبانیت گفت: «من هم خودم از ماجرا شگفت‌زده شده‌ام. نمی‌دانم. بهر حال من به این زندگی عادت کرده‌ام و دلم نمی‌خواهد از او طلاق بگیرم.» تیمسار شایانفر با توجه به درایت خاصی که داشت او را نصیحت کرد و اظهار داشت شما باید موقعیت همسر خود را در نظر داشته باشید، بهر حال ما سعی می‌کنیم این مسئله اتفاق نیفتد. روز بعد، طبق معمول گزارش ماجرا را به عرض رئیس رساندم. رئیس مجدداً مرا در اتاق ملاقات احضار کرد. با وی ملاقات نمودم. رئیس گفت: گزارش شما و نظر تیمسار شایانفر را خواندم. شما نمی‌دانید. از کجا معلوم روس‌ها این زن را در سر راه من قرار نداده باشند؟ از همان ابتدای ازدواج من به این مسئله فکر می‌کنم و به همین علت است که با او همبستر نمی‌شوم. حال برای بررسی بیشتر همین حالا با ثابتی (رئیس اداره سوم ساواک) تماس بگیرید [او] دستور بدهید مدت یک ماه کلیه تلفن‌ها و اعمال و رفتار همسر را زیر نظر بگیرند و گزارش آن را هفتگی بدهند.

به همین ترتیب عمل می‌شد. کلیه نوارهای مکالمات تلفنی و گزارشات تعقیب و مراقبت روزانه به صورت هفتگی می‌آمد و من بطور خلاصه به عرض رئیس می‌رساندم. این تحقیقات تا زمان خروج همسر رئیس از ایران ادامه داشت.

۱۹- هنگامی که پسر رئیس پس از فارغ‌التحصیلی و اخذ دکترای اقتصاد از یکی از دانشگاه‌های آمریکا به ایران آمد با خود یک ماشین شورلت کوپه به ایران آورده بود که از طریق گمرک خرمشهر ترخیص شد. یک روز رئیس با ارسال یادداشتی برای من از من خواست که با آقای حداد مدیر شرکت تویوتا در خیابان بهار تماس بگیرم و ترتیب فروش ماشین شورلت پسرش را بدهم و در عوض یک ماشین تویوتا برای وی بگیرم. به اتفاق شاهرخ پسر رئیس به نزد آقای حداد رفتیم. آقای حداد با خوشرویی پذیرایی کردند. بعد از اعلام نظر رئیس به ایشان، آقای حداد اظهار داشت بله روز جمعه در هتل اوین در خدمت تیمسار بودم، ایشان موضوع را به من گفته‌اند. بعد دسته چک خود را درآورد و گفت هر مبلغ که باید بدهم بنویسید. بالاخره یک قطعه چک مبلغ دو میلیون ریال (دویست هزار تومان) نوشتند و به من دادند و سپس کلید یک ماشین تویوتا کرنا آخرین مدل را هم که همان روز در محل حاضر

بود به آقا شاهرخ پسر رئیس دادند. قیمت تویوتا در آن موقع شصت و پنج هزار تومان بود. آقا شاهرخ هم کلید ماشین شورلت کوپه را به آقای حداد داد. بعد از گذشت یک هفته ماشین تویوتای آقای شاهرخ را از جلوی منزل آقای دکتر شیبانی (شوهر مادر شاهرخ) به سرقت بردند و در آن شلوغی‌های دوران انقلاب هیچ خبری از آن نشد. با بررسی‌هایی که به عمل آوردیم بیشترین ظن به راننده آقا شاهرخ می‌رفت که از طرف رئیس از بازرسی شاهنشاهی در اختیار او قرار گرفته بود، اما بررسی و تحقیقات به جایی نرسید. انقلاب فرارسید و شورلت کوپه هم که تحویل آقای حداد شده بود تمام اسناد و مدارکش در دفتر بود که تحویل آقای حداد نشده بود.

۲۰- در یکی از روزها تیمسار صفاپور، مسئول شعبه ۵ دفتر و ارشدترین افسر از مسئولین دفتر و در حقیقت معاون رئیس چه در دفتر و چه در بازرسی شاهنشاهی، افسران دفتر را جمع کرد و اظهار داشت تیمسار ریاست مقرر فرمودند هر یک از افسران دفتر نظرات خود را پیرامون وقایع اخیر و وضع کلی مملکت طی یادداشتی گزارش نمایند تا یکجا به عرض تیمسار و ریاست دفتر برسد.

کلیه افسران دفتر که حدود ۲۰ نفر بودیم هر یک نظر خود را جداگانه نوشته تحویل تیمسار صفاپور داد، تیمسار صفاپور کلیه گزارش‌ها را طبق روش دفتر خلاصه و یکجا به عرض رساند. این گزارش در زمان نخست‌وزیری شریف امامی تهیه شد که تیمسار رئیس دفتر در حاشیه آن پی‌نوشت‌هایی کرده و مهم‌ترین پی‌نوشت و نکته که در خاطر من مانده است مقایسه حکومت شریف امامی با حکومت آموزگار و هویدا بود و چنین اظهار نموده بود: «هر چه که باشد انگلوفیل‌ها یعنی مأمورینی که به سیاست انگلیس متمایل هستند و در رأس کار قرار می‌گیرند هیچوقت وطن‌فروش نمی‌شوند و به تجزیه مملکت رضایت نمی‌دهند ولی آن‌هایی که به عنوان تکنوکرات و از سیاست آمریکا پیروی می‌نمایند برای حفظ منافع به تجزیه ایران هم رضایت می‌دهند.»

* به احتمال قریب به یقین سهوالقلم و منظور سرلشکر منصور قَدَر است. ارتشبد فردوست می‌نویسد: «زمانی که به ساواک رفتم، قدر درجه سرهنگی داشت و مدیرکل دوم ساواک (اطلاعات خارجی) بود. از همان موقع میان او و مدیرکل هشتم [سرتیپ هاشمی]، جنجال به پا می‌شد. قدر فرد باهوش، پرکار و سریع‌الانتقالی بود و در امر نفوذ فرد لایق و فعالی بشمار می‌رفت و از مدیرکل هشتم موفق‌تر بود. او بدون اطلاع هاشمی در سفارتخانه‌ها- بخصوص کشورهای عربی- نفوذ می‌کرد... این زرنگی‌های قدر مورد توجه محمدرضا قرار گرفت و برای این که استفاده بهتری از او شود، او را به سفارت در اردن فرستاد. قدر در اردن سرتیپ شد و بقدری کار او موفق بود که به جای ۴ سال ۶ سال ماند و سپس محمدرضا او را به عنوان سفیر به لبنان فرستاد... او تا نزدیکی انقلاب در بیروت مانده و در آنجا به درجه سرلشکری رسید. سرلشکر قدر هر دو هفته یک بار به تهران می‌آمد. او کاری به وزارت خارجه نداشت. مستقیماً گزارش خود را به محمدرضا می‌داد و دستورات لازم را اخذ می‌کرد و سپس برای ادای احترام به دیدن من می‌آمد...»

<https://www.cafetarikh.com/news/۳۵۵۱۸/کسانی-دوران-پهلوی-دوران-کسانی>